

قائم‌مقام معاونت امور اجتماعی و فرهنگی
شهرداری تهران اعلام کرد
لر و همکارانش شاعران
برای ریشه‌کنی بیماری دیابت

قائم‌مقام معاونت امور اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران در همایش پیشگیری از دیابت، پرداختن به سلامت معنوی، روحی و جسمی شهروندان را بسیار مهم عنوان کرد و گفت: «ما به دنبال ساختن شهری هستیم که شهروندان آن بتوانند در کنار یکدیگر سالم، و در محیطی امن،

بویا و شاداب زندگی کنند. بنابراین پیشگیری از بیماری‌ها و به‌ویژه ریشه‌کنی بیماری دیابت، مشارکت شهروندان را می‌طلبد.» به گزارش خبرنگار همایشی محله، همایش بزرگ کانون‌های پیشگیری از دیابت محله‌های شهر تهران در سالن همایش دانشکده ادبیات دانشگاه علامه طباطبائی برگزار شد.



همسر شاعر هم‌محله‌ای از زندگی مشترک می‌گوید صبوری‌های مادرانه

کریم رجب‌زاده، ۳ فرزند دارد که هر یک به گواه فعالیت‌هایشان موفقیت‌هایی را کسب کرده‌اند. همان‌گونه که شاعر هم‌محله‌ای می‌گوید همسرش در مسیر به ثمر نشستن فرزندان‌شان نقش بسیار مهمی داشته است. با «کبری شکوهی مقدم لنگرودی» که هم‌کلام می‌شویم او بی‌وقفه از موفقیت‌های فرزندان‌ش می‌گوید و برق در چشمانش می‌نشیند که حاصل زندگی‌اش پربار شده است. روایت این زندگی را از زبان این مادر که معلم بازنشسته است بخوانید و خود قضاوت کنید.

تحصیل از سن بالا

وجه مشترک زندگی من و آقای رجب‌زاده در این است که هر دویمان از سن بالا شروع به درس خواندن کرده‌ایم. برادری داشتم که از من بزرگ‌تر بود؛ زمانی که ایشان فوت کرد پدرم از غم او، همه دخترانش را از مدرسه محروم کرد. دایمی‌ام، وساطت کرد تا پدرم راضی شد ما را به مدرسه بفرستد. کلاس‌های اول تا سوم را در مکتب تحصیل کردم و پس از آزمون به کلاس چهارم رفتم. بعد از دبلم و تحصیل در «سپاه دانش»، معلم و استخدام آموزش و پرورش شدم و سال ۱۳۵۲ پس از ازدواج به تهران آمدم و در منطقه ۱۳ مشغول کار و بعد از ۳۰ سال بازنشسته شدم.

من و فاطمه و آقای رجب‌زاده

دختر سوم ما فاطمه خانم، سن‌دوم داون دارد. سال‌ها، صبح‌ها آقای رجب‌زاده او را به مدرسه می‌برد و من هم ظهر، او را از مدرسه برمی‌گرداندم. فاطمه در ۲۲ سالگی مقطع راهنمایی را تمام کرد. امکانات آن دوران با حالا بسیار فرق می‌کرد، چون کتاب مخصوص برایشان نبود به ناچار، بچه‌ها کتاب‌های مدارس عادی را طی ۲ سال می‌خواندند. آن موقع گفتاردرمانگر به خانه می‌آوردیم. پس از پایان دوران مدرسه به اداره بهزیستی رفتم و درخواست کردم که فاطمه بتواند در کارگاه‌های فرهنگی و هنری مجموعه‌های پیشان شرکت کند. یکی از کارشناسان از او پرسید که قیمة را چطور درست می‌کنند. فاطمه خانم گفت اول لپه را خیس می‌کنند. وقتی سطح اطلاعات او را دیدند به آسانی او را پذیرفتند و نامه‌ای به بهزیستی شمیرانات، ارسال و سپس ما را به بهزیستی شرعی معرفی کردند؛ آنجا رشته‌های مختلف هنری را به بچه‌ها یاد می‌دهند. ۸ ماه بعد از این ماجرا به ما زنگ زدند. از ۶ سال پیش تاکنون، فاطمه به این مرکز می‌رود و در فعالیت‌های هنری حضور دارد و گلدوزی یاد گرفته است. هر چند وقت یک‌بار هم نمایشگاهی از آثار هنری بچه‌ها برپا می‌شود.

تأسیس کانون سندرم داون

۱۰ سال پیش با کمک مادرانی که فرزندان مبتلا به سندرم داون داشتند کانون سندرم داون ایران را تأسیس کردیم؛ «پوران‌دخت بنیادی» مادر یکی از بچه‌ها که تجربه مدیریت مدرسه داشت این مؤسسه را به ثبت رساند. در این کانون، بچه‌ها را در رشته‌های مختلف به مسابقات جهانی و پنجشنبه‌ها با همکاری شهرداری منطقه، بچه‌ها را به بدنسازی می‌بریم. فاطمه اکنون می‌تواند با نت، پیانو و تنبک بنوازد. نقاشی‌هایش کارت پستال می‌شود و به فروش می‌رسد. فاطمه خانم از طریق کانون سندرم داون در مسابقات مختلف حضور یافته است. او در ایوبطبی در بخش گروهی مدال طلای بوچیا را کسب کرد. در سوریه نیز در بوچیا مقام دوم گروهی را به دست آورد. در المپیک جهانی یونان هم در رشته تنیس روی میز، چهارم شد.

با محور نشر مولانا و فیه مافیة را دارم.

مراکز فرهنگی در منطقه ۲ سراغیم نیامده‌اند

من از دهه ۷۰ در خانه‌های فرهنگ و فرهنگسراها به فعالیت و برگزاری کارگاه‌ها و نشست‌های ادبی پرداخته‌ام. یکی از درخشان‌ترین کانون‌های ادبی این سال‌ها در خانه فرهنگ «باصفا» شکل گرفت. آنجا بزرگداشت‌هایی برای «شاملو» و «آتشی» برگزار شد و بسیاری از شاعران دهه ۷۰ را دعوت کردیم و به بحث و بررسی شعرهایشان پرداختیم. بالاخره اینکه روزهای یکشنبه خانه فرهنگ مملو از جمعیت می‌شد و شهرداری نیز امکانات خوبی فراهم می‌کرد. اما ۱۲ سالگی که در منطقه ۲ زندگی می‌کنم هیچ یک از مراکز فرهنگی از من همراهی نخواستند. از مدتی پیش سرای محله در نزدیکی خانه ما راه‌اندازی شده است؛ شاید خودم روزی به آنجا بروم و بپرسم که کانون ادبی و فرهنگی دارند یا خیر. اهالی اینجا فریخته و خوب هستند، ولی محله ما نیاز به مراکز فرهنگی بیشتری دارد.

من و شعر مثل لاله و لادن!

عمرم را در حوزه شعر سپهری کرده‌ام و فکر می‌کنم هنوز حرف‌های بسیار و نیاز به مجال بیشتر دارم. شعر، زندگی من است و من لحظه‌ای نمی‌توانم از آن جدا شوم. زندگی من و شعر مانند زندگی «لاله و لادن» است؛ اگر فاصله‌ای بین ما بیفتد اتفاق ناگواری برایم رخ خواهد داد. دغدغه‌های شخصی در شعرهای من کمتر دیده می‌شود. یک بار از من پرسیدند: «شعر عاشقانه می‌نویسید؟» گفتم: «من برای جامعه شعر می‌نویسم و معشوق من نیز جزئی از همین جامعه است؛ در نتیجه شعر من به او نیز تعلق دارد.»

یک قدردانی صمیمانه

در همه سال‌های زندگی مشترک، به دلیل کار در دنیای ادبیات برای خانواده‌ام کمتر وقت گذاشتم. در این مدت همسرم برای فرزندانم به‌خصوص فاطمه، بسیار وقت گذاشت. در این زندگی همسرم ۹۰ درصد نقش ایفا کرده است و من ۱۰ درصد. هر چند از نظر مالی همیشه مثل هر پدر خانواده‌ای بودم، با این حال از زحمات همسرم سپاسگزارم.

رفتم. پس از پایان دوران خدمت سربازی، در بانک مشغول به کار شدم و سال ۱۳۵۳ ازدواج کردم. اکنون که بازنشسته شده‌ام یک مغازه کتابفروشی با نام «قصه گو» راه انداخته‌ام. نخستین کتابم با نام «از شرق خون» اوایل سال ۱۳۵۷ چاپ شد. آن زمان در مقطعی از مبارزات تاریخی از جمله مبارزات میرزا کوچک خان جنگلی بودیم که هنرمندان نیز تحت تأثیر این فضا به سرودن اشعار مقاومت گرایش داشتند و حتی شعرهای عاشقانه نیز عطر و بوی سیاست و حال و هوای حماسی داشت. دومین کتابم سال ۱۳۶۹ با نام «آواز خوانی بی‌زبان» چاپ شد. تا آن هنگام هنوز قالب شعرهایم غزل، نیمایی و دوبیتی بود و شعر سپید را تجربه نکرده بودم. سال ۱۳۷۶ شعرهای سپید را در کتاب «فرارمان پای همین شعر» منتشر کردم که اهالی حوزه ادبیات واکنش خوبی نسبت به آن داشتند.

سال ۱۳۷۸ کتاب «گزیده ادبیات معاصر» را چاپ کردم که انتشار دوم آن در سال ۱۳۷۹ نیز به بازار آمد. مجموعه شعر عاشورایی «راز غریب ارغوان» را که در سال ۱۳۸۰ چاپ شد به دخترم «فاطمه» تقدیم کرده‌ام چون جرقه سرودن این کتاب را او روشن کرد. سال ۱۳۸۷ کتاب‌های «اردیبهشت و این همه برف» و «صف عاشقان تمامی ندارد» را منتشر کردم. صف عاشقان تمامی ندارد شامل شعرهایی در نفی جنگ است که تابستان ۱۳۸۷ برنده جایزه کتاب فصل شد.

کتاب دیگری با عنوان «دریا در بغل» را منتشر کردم که گزینشی از مجموعه شعرهای بیدل دهلوی است. شعرهای بیدل را دهه ۶۰ خوانده بودم؛ در بازخوانی این شعرها به نظرم آمد با اینکه شعرها پیچیده است، ولی می‌توان آنها را به زبانی ساده تبدیل کرد؛ برای آشنایی بیشتر مخاطبان با ادبیات کلاسیک و بیدل دهلوی و لذت از شعرهای او، زبان ادبی بیدل را از شکل افقی به شکل عمودی و پلکانی و شعر تبدیل کردم که مورد استقبال قرار گرفت. کتاب «این، یک سلام عاشقانه است» امسال چاپ شد. این اثر، مجموعه‌ای از شعرهای نیمایی و سپید شاعران از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۹۰ است و به نوعی کتاب مرجع محسوب می‌شود. قصد چاپ مجموعه‌های دیگر از جمله کتابی

بابا، کربلا هم گریه می‌کند

شاعر هم‌محله‌ای درباره دخترش می‌گوید: «فاطمه خیلی دیر حرف زد و معلمان بسیاری با او کار کردند. یک روز پاییزی از زیر پل ملاصدرا می‌آمدم؛ غروب بود و نسیم خنکی می‌وزید. فاطمه گفت چه هوای سرد خوبی. این جمله نخستین جمله کامل او بود که بسیار باعث خوشحالی ما شد.» رجب‌زاده درباره انگیزه سرودن مجموعه شعر عاشورایی «راز غریب ارغوان» توضیح می‌دهد: «۵، ۶ سال پیش، روز عاشورا، فاطمه گفت: بابا! کربلا هم گریه می‌کند.» و من تصمیم به سرودن و انتشار این کتاب گرفتم. «شاعر هم‌محله‌ای از موفقیت‌های دختر دیگرش می‌گوید: «دختر بزرگترم دکترای مکانیک دارد و استاد دانشگاه صنعتی شریف است. دختر دومم در دانشگاه صنعتی شریف در رشته برق تحصیل کرده و برای ادامه تحصیل در رشته موسیقی فعلاً در آلمان زندگی می‌کند.» او از توهانش هم صحبت می‌کند که استعداد شعر و قصد دارد کتابش را چاپ کند. رجب‌زاده می‌گوید: «فرزندانش تلاش کرده‌اند که امروز به جایی رسیده‌اند؛ من و همسرم نیز سعی کرده‌ایم خواسته‌های منطقی‌شان را اجابت کنیم.»

